

عوامل رکود تمدن اسلامی

سید محمد جمال موسوی^۱

چکیده

در مطالعه و بررسی پیدایی، رشد، زوال و افول تمدن‌ها، آنچه بیش از همه مهم می‌نماید، یافتن پاسخ چرایی و چگونگی سقوط و افول تمدن‌هاست که بیشترین دغدغه‌ی صاحب‌نظران این حوزه را به خود اختصاص داده است. در این میان سرگذشت تمدن اسلامی حائز اهمیت خاصی است، چراکه روزگاری چهره‌ی درخشانی داشته اما وضعیت امروزه‌ی آن، اندیشمندان بسیاری را واداشته است تا پاسخ‌هایی به چرایی رکود آن ارائه کنند. در این نوشتار ضمن اشاره به بخشی از این پاسخ‌ها، با تکیه بر دیدگاه آرنولد توین‌بی، بر این نکته تأکید شده است که با وجود دیدگاه‌های متفاوت و متعدد در این مورد، همه در یک معنا خلاصه می‌گردند؛ و آن عدم ارائه‌ی پاسخ‌ها و راهکارهای مناسب و کارآمد به چالش‌ها و بحران‌های فراروی جامعه‌ی اسلامی از سوی نخبگان یا اقلیت خلاق جامعه است.

واژگان کلیدی

تمدن اسلامی، رکود تمدن، انحطاط، افول، توین‌بی

۱. دکتری تاریخ تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه - jamalmousav58@yahoo.com

ویژگی‌های انسانی و کمال آدمی به عنوان موجودی اجتماعی، جز در قالب گروه‌ها، اجتماعات و تمدن‌ها به منصفی ظهور نمی‌رشد. اجتماعات و تمدن‌ها آینه‌ی تمام نمای پیشرفت، تکامل، دست‌آوردها، شکست‌ها، ناکامی‌ها و تجارب ناگوار انسانی‌اند. به بیانی دیگر تاریخ و سرگذشت بشری با تاریخ و سرگذشت تمدن‌ها و جوامع عجین گشته است. از این رو برای درکی صواب از انسان، باید درک و شناخت درستی از جوامع و تمدن‌ها داشت. در بررسی و مطالعه‌ی تمدن‌ها و جوامع، شکل‌گیری، رشد، کمال و زوال و افول تمدن‌ها بیش از همه مهم می‌نماید. در این میان یافتن پاسخی به چرایی و چگونگی افول و زوال تمدن‌ها و جوامع، بیشترین دغدغه‌ی صاحب‌نظران این حوزه را به خود اختصاص داده است. به بیانی دیگر هر پدیده اجتماعی، به‌ویژه تمدن دارای تحولات و دگرگونی‌هایی است و در مسیر طبیعی خود فراز و فرودهایی را تجربه می‌کند. تبیین و تشریح سیر جوامع و تمدن‌ها و چگونگی تعالی و تکامل آنها و کشف اصول و قوانین حاکم بر روند تاریخ و تحولات آن از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه برخی از اندیشمندان علوم انسانی بوده است تا با آگاهی و کشف سنن و قوانین حاکم بر تاریخ و چگونگی حرکت تاریخی جوامع، برای ساختن آینده‌ای بهتر از آن استفاده نمایند.

آموزه‌های دینی نیز بر مطالعه و تأمل در مورد سرنوشت جوامع و امت‌های پیشین تأکید دارد و مومنان و اهل تحقیق را به عبرت‌آموزی فرامی‌خواند. تأکید بیشتر این آموزه‌ها نیز بر چگونگی و چرایی افول و سقوط جوامع و امت‌های پیشین و یافتن پاسخی به آن، از راه تأمل و تدبر در احوال امم و جوامع مذکور است. (یوسف/۱۱۱، نازعات/۲۶، آل عمران/۱۳۷، و فیض، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰)

چرا در گذشته پاره‌ای از تمدن‌ها به فروپاشی دچار شدند؟ آیا افول و سقوط، لازمه‌ی گریزناپذیر فرایند تمدنی است و هر تمدنی دوره‌ی محدود و معینی از کمال و پویایی را پشت سر گذاشته، آنگاه راه فرود و نزول پیش خواهد گرفت؟ آیا می‌شود چرخه‌ی حیاتی تمدنی را استمرار بخشید و آن را همچنان فعال و پویا نگهداشت؟ متفکران و اندیشمندان بسیاری در حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ در مقام پاسخ، نظریاتی ارائه کرده‌اند.

در این میان سرگذشت تمدن اسلامی قابل تأمل است. تمدنی که روزگاری چهره‌ی درخشانی داشت و با ترکیب و فراوری دستاوردهای دیگر تمدن‌ها با آموزه‌های اسلامی، افق جدیدی در عرصه‌های مختلف تمدنی پیش روی جهانیان گشود و خدمات ارزنده‌ای به جهان بشری ارائه

کرد. اما امروز دچار سرنوشتی شده است که به گفته‌ی شهید مطهری در حال انحطاط است و در وضعیت رقت باری به سر می‌برد. (مطهری، بیتا، ۹) از این رو برای هر اندیشمندی - به ویژه مسلمانان - دریافت چرایی دچار شدن تمدن اسلامی به این وضعیت حائز اهمیت بسیار است. و این پرسش مهم مطرح می‌گردد که چرا و به چه علت مسلمانان پس از پیشرفت‌های خیره کننده در ساحت‌های مختلف تمدنی، چنین واپس مانده‌اند.

این نوشتار بر آن است که تا علل و عوامل پس ماندگی تمدن اسلامی را مورد بررسی قرار دهد. برای پرداختن به این مهم، ابتدا دیدگاه‌های مختلف در مورد افول تمدنها را به اجمال مطرح کرده و آنگاه به علل و عوامل افول تمدن اسلامی پرداخته خواهد شد.

علل افول تمدنها

بررسی تاریخ تمدن‌ها نشانگر این نکته است که تمدن‌ها، هریک پس از مدتی دچار افول و گاهی دچار سقوط گردیده‌اند. تنها تفاوت میان تمدن‌ها در این مورد، این است که برخی زمان بیشتری می‌پایند و به دلیل انعطاف پذیری، قدرت سازگاری بیشتر و ورزیدگی، حیات طولانی‌تری یافته‌اند. اندیشمندان بسیاری در گذشته چون ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶م)، فلاویو بیوند (۱۳۸۸-۱۴۶۳م)، ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۶۸م) و ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴م) و کسانی چون اشیپنگلر (۱۸۸۹-۱۹۲۶م)، توین‌بی (۱۸۸۹-۱۹۷۵م) هانتینگتون (۱۹۲۷-۲۰۰۸م) در دوره‌ی معاصر در باب افول و زوال تمدن‌ها نظریات متفاوتی ارائه کرده‌اند. در نگاهی اول، نظریه‌ای عمومی، جامع و منسجم در این باب وجود ندارد. اما با توجه به نگاه این متفکران، می‌توان سه رویکرد زیستی - چرخه‌ای، ترکیبی و ساختاری را تشخیص داد.

براساس رویکرد زیستی - چرخه‌ای، تمدن‌ها، چرخه‌ای همانند مراحل زندگی انسان‌ها یعنی تولد، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی و مرگ دارند. با این دیدگاه، نوسازی تمدن ناممکن و با چرخه طبیعی رشد تمدن‌ها ناهم‌ساز است. (مظفری، بیتا، ۵۲) در رویکرد ترکیبی، که غالب نظریه‌پردازان معاصر نیز بر آن‌اند، عوامل خارجی مثل جنگ‌ها عامل اساسی انحطاط تمدن‌هاست. در نگاه ساختاری، عامل اساسی افول تمدنها، عناصری است که به ساخت تمدنها (کالبد و روح) برمی‌گردند؛ عناصری چون اقتصاد، بحران‌های داخلی، خستگی و اختلال اجتماعی. (همان)

چنانکه دیده شد اصل افول تمدن به عنوان واقعیتی در چرخه‌ی حیات تمدن‌ها از سوی

صاحب نظران پذیرفته شده است، هرچند که هریک، پاسخ متفاوتی ارائه کرده اند. البته هرکدام از این پاسخ ها ناظر به بخشی از عوامل تأثیر گذار است که بستگی به اهمیت آن، در نگاه و زاویه ی دید افراد دارد. اما با وجود دیدگاه های متفاوت و متعدد در این مورد، از دید نگارنده ی این سطور، همه در یک معنا یا عامل خلاصه می گردد؛ و آن عدم ارائه ی پاسخ ها و راهکارهای مناسب، کارآمد و به روز، به چالش ها و بحران های فراروی جامعه ی اسلامی، از سوی نخبگان مسلمان است. در ادامه ی این نوشتار با تأکید بر همین نکته، به بحث در عوامل انحطاط تمدن اسلامی است پرداخته خواهد شد. ابتدا به نحو کلی، به برخی از این پاسخ ها اشاره می شود و به دنبال آن این نکته خواهد آمد که همه ی این عوامل را می توان در یک مطلب خلاصه کرد. اما پیش از آن، ذکر یکی دو نکته ضروری می نماید.

برخی معتقدند تمدن بر پایه هایی استوار است که در بستر آن زاده شده و رشد می کند، از این رو در استنتاجی کلی می توان گفت که اگر عوامل پیدایش تمدن، دچار افول و زوال شود، تمدن نیز خواسته یا ناخواسته فروخواهد ریخت. (کاشفی، ۱۳۸۴، ۲۰۱) در پاسخ باید گفت که این مطلب قابل تامل و درنگ است. ممکن است به گونه ای کلی و در مورد برخی تمدن ها این مطلب صادق باشد. اما در مورد تمدن اسلامی به خاطر ویژگی های منحصر به فرد آن، چندان درست نمی نماید. تمدن اسلامی دارای برخی مبانی است که ویژگی مهم آن، ماندگاری و ثبات و تغییر ناپذیری این مبانی است. اگر چه این تمدن در سیر خود فراز و فرودهایی داشته است اما دلیل ماندگاری تمدن اسلامی هم همین نکته است. از جمله ی این مبانی ثابت و ماندگار، قرآن و پیامبر اسلام و در کنار این دو، مسلمانان اند. اگر در برهه هایی، تمدن اسلامی دچار سستی شده، دلیل آن دوری و عمل نکردن مسلمانان به آموزه های پیامبر و قرآن است، نه این که، کاستی در آن دو باشد. از این رو مبانی و پایه هایی که تمدن اسلامی در بستر آن زاده شده و رشد کرده، اموری افول پذیر نیستند.

اساساً باید توجه داشت که اصطلاح افول و انحطاط در مورد تمدن اسلامی کاربرد درستی نیست. این تمدن هیچگاه به افول و انحطاط نخواهد گرائید. چرا که پیامبر (ص) و قرآن امور پایان پذیر و محدود به دوره ی زمانی خاص نیستند. واژه ی انحطاط در مورد تمدن اسلامی بیشتر در نوشته های متجددان مسلمان، بر مبنا و معیارهای غربی و نادرست به کار می رود.

عوامل رکود تمدن اسلامی

تمدن اسلامی نیز همانند دیگر تمدن‌ها در طول حیات خود مراحل مختلفی از زایش و رشد و بالندگی را طی کرده و در برهه‌ای از مسیر خود دچار رکود و رخوت گشته است. یک نکته نباید مغفول بماند و آن این که افول پدیده‌ای است زمانبر که در یک پروسه‌ی طولانی رخ می‌دهد، از این رو درک آن در زمان افول برای بسیاری غیر قابل درک است و یا این که بسیاری از طرفداران تمدنی در حال افول، به سختی چنین امری را می‌پذیرند.

در پاسخ به چرایی رکود و رخوت غالب صاحب نظران به دو عامل کلی درونی و برونی اشاره کرده‌اند و هریک، مواردی را ذیل این دو عامل کلی ذکر کرده‌اند. اما هدف این نوشتار، آوردن همه‌ی موارد نیست. دیگر این که، این عوامل خارجی و داخلی قابل حصر نیستند و همان گونه که در پاسخ‌های صاحب نظران دیده می‌شود می‌توانند کم و زیاد شده و یا دارای مشترکات باشند. هدف، بیان اجمالی برخی از این پاسخ‌ها و توجه دادن به این نکته است که به اعتقاد نگارنده، می‌توان مجموع این عوامل را در یک معنا و مطلب کلی خلاصه کرد.

عوامل درونی

مراد از عوامل درونی، عواملی است که از درون خود اسلام و در واقع از دو منبع اصیل آن، قرآن و سنت برآمده‌اند. به بیانی دیگر، عوامل درونی، تحولات و رخدادهایی است که در بافت حیات اجتماعی و عناصر آن رخ می‌دهد و قابل پیگیری است. در ذیل به برخی از این عوامل اشاره می‌شود.

۱- استبداد

در یک نظام استبدادی تمام مسائل تحت تاثیر علایق فردی یا گروهی بوده و قانون، معنا و جایگاهی ندارد. قوانین تا زمانی رعایت می‌شود که صلاح فرد یا گروه حاکم تامین گردد. در چنین نظامی حقوق فردی ضایع شده، نیروی خلاقیت و زمینه‌های رشد و بالندگی جامعه از بین رفته و نهایتاً جامعه، انسجام و اتحاد درونی خود را از دست می‌دهد و شکاف و شقاق اجتماعی روی خواهد داد. اقلیت حاکم و اکثریت محکوم شکل خواهد گرفت که به تضاد و بروز اختلاف و تنش بین حاکمان و محکومان منجر می‌گردد. این دو گانگی موجب می‌شود تا نیروهای توانمند و سازنده‌ی جامعه، روحیه‌ی تلاش و حرکت را از دست داده و در جهت سازندگی و عمران جامعه و تمدن خود، پویش نکنند. از سویی استبداد و انحصار طلبی حاکمان باعث می‌شود که آحاد

جامعه، از خلق و خوی انسانی خارج شده، افرادی مطیع و چنان سر به راه بار بیایند که به تعبیر روان شناسان دچار "درماندگی خودآموخته شده" و از اقدام به هر گونه عملی در جهت بهبود موقعیت و شرایط خود، خودداری کنند.

۲- دنیاگرایی و دور شدن از اسلام راستین

انحراف فکری و علمی مسلمین از تعالیم عالیهی اسلام و آلوده شدن به دنیا و تعلقات دنیایی، یکی از مهم‌ترین علل درونی انحطاط تمدن اسلامی بوده است. اسلام نگاهی مثبت به دنیا دارد و بهره بردن انسان‌ها را از مواهب طبیعی حق آنان می‌داند. (قصص/۷۷) بهره برداری به گونه‌ای عادلانه که همه بتوانند از آن با توجه به شایستگی‌ها و لیاقت خود استفاده ببرند. اما در تاریخ جوامع اسلامی گاه با افراط و تفریط‌هایی در این مورد روبه‌رو بوده‌ایم. حاکمان و زمامداران اسلامی، گاهی چنان غرق در دنیاگرایی و تجمل پرستی شده‌اند که با تحمیل هزینه‌های سنگین بر ساختار اقتصادی جامعه، آن را دچار اختلال و ناکارآمدی کرده و جامعه را به عواقب و پیامدهای آن مبتلا ساخته‌اند. دستگاه خلافت اموی و به ویژه عباسی، نمونه‌ی روشنی از تجمل و دنیاگرایی در تاریخ اسلام است. (زیدان، ۱۳۸۶، ۳۲۵-۳۵۰) نابرابری و عدم مساوات، اندیشه‌ی سیادت عرب، هزینه کردن درآمدها برای عیاشی و ساخت کاخ‌ها و بناهای مجلل، سیاست رایج و روش معمول این دو حکومت بوده است.

قرآن کریم نیز در تبیین علل سقوط جوامع مختلف، یکی از عوامل سقوط را، رفتار ناهنجار صاحبان ثروت می‌داند که خوشگذرانی و عیاشی ایشان، نظام اجتماعی را از هم می‌پاشد. این حقیقت، یکی از سنت‌های غیر قابل تغییر الهی است.

۳- تجمل‌گرایی و اسراف

گسترش فساد، تجمل پرستی و راحت طلبی که از آغازین روزهای حیات بنی امیه آغاز و در دوره‌ی بنی عباس ادامه و گسترش یافت، موجب از بین رفتن بسیاری از درآمدها و ثروت‌های جامعه‌ی اسلامی، سنگین شدن بار مالیاتها بر دوش مردم و نارضایتی عمومی و دست آخر افول تمدن اسلامی گردید. (قربانی، ۱۳۷۲، ۳۸۹-۳۸۲)

ابن‌خلدون اندیشمند مسلمان نیز افزایش هزینه‌ها و اسراف را که در تجمل گرایی تبارز و تبلور می‌یابد، از عوامل مهم و تأثیر گذار در انحطاط می‌داند. «تجمل خواهی و ناز پروردگی برای مردم تباهی آور است، چه در نهاد آدمی انواع بدی‌ها و فرومایگی‌ها و عادات زشت پدید می‌آورد

«گنابادی، ۱۳۶۲، ۳۲۲)

از سویی هم در برهه‌هایی از تاریخ اسلام شاهد رویکردی دنیاگريزانه و نگاهی تحقيرآمیز به امور دنيوی و زخارف آن بوده‌ایم که هرگونه تلاش و کوشش برای ساختن دنيایی آبادتر را نفی کرده و پیامد عملی آن رخوت و سستی و تنبلی در جامعه بوده است. هرچند این تفکر هرگز فرصت حاکمیت نیافت، اما در حیات فکری و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی تاثیر گذار بوده است.

۴- قشری‌گرایی و تحجر

پیدایی و ترویج اندیشه‌های متحجر و قشری‌گری را می‌توان از دیگر عوامل رکود تمدن اسلامی یاد کرد. ایستایی، تحول ناپذیری، جمود و برنتابیدن فرهنگ و ارزش‌های حقیقی، از جمله معانی تحجر است که بیشتر درحوزه‌ی اندیشه و تفکر رخ می‌دهد. امری که در قرآن مانعی برای شناخت حقیقت یاد شده است. (بقره/۷۴) بروز این جریان و اندیشه، باعث کنار زدن عقلانیت و طرد فلسفه به دلیل ناسازگاری با شریعت گردید. رواج این تفکر در جهان اسلام، مانعی جدی برای شکوفایی اندیشه دینی، تعامل با دیگر اندیشه‌ها و تحمل آن‌ها بوده است. بدین ترتیب راه را برای هرگونه تضارب آرا بسته و جامعه را از انعطاف و پذیرش اندیشه‌های نو و پیشرو، باز داشته و در نهایت به رکود کشانده است.

در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی، تفکر حنبلی و اشعری و هم چنین اخباری‌گری نمونه‌های روشن این نوع از تفکر است، که با حاکمیت آنها جهان اسلام دچار خسران و زیان بزرگی شد و موجب اعمال محدودیت نسبت به فرق و گروه‌های مختلف گردید. کسانی چون غزالی (۱۱۱-۱۰۰۸م) و ابن تیمیه (۱۳۲۸-۱۲۶۳م) از رهبران فکری این جریان بودند. (مظفری، بیتا، ۶۰)

متوکل عباسی (۲۰۶-۲۴۷ق) از حامیان جدی و متعصب تفکر اهل حدیث و اشعری‌گری بود. او جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر به تقلید داد. (صفا، ۱۳۷۴، ۱۷۳) بر اهل ذمه (یهودی، مسیحی و زرتشتی) سخت‌گیری نمود و درس خواندن فرزندان آنان را در مدارس مسلمانان ممنوع ساخت. این اعمال متعصبانه باعث شد که فقها و محدثین، دشمنان خود یعنی فلاسفه و متکلمین معتزله را که به الحاد و زندقه متهم شده بودند از میدان بیرون کنند و نیز دانشمندان اهل ذمه دست به مهاجرت بزنند یا لااقل از فعالیت علمی آنان کاسته شود.

جریان مبارزه با خردگرایی با روی کار آمدن غزنویان و سپس سلجوقیان که از خوی بیابانگردی

سادگی ذهن و تعصب نسبت به اهل سنت و حدیث برخوردار بودند از قرن پنجم هجری قمری به بعد شکل رسمی و حکومتی گرفت به طوری که هرگونه بحث راجع به علوم طبیعی ممنوع شد. خواجه نظام الملک با تأسیس مدارس نظامیه در بغداد، ری، بصره، نیشابور و... به شدت به گسترش سنت گرایی و جزم اندیشی پرداخت. در این مدارس فقط به فقه و اصول توجه می شد و فقط شرح و تحشیه بر آثار گذشتگان رونق داشت ولی جایی برای فلسفه و علوم عقلی نبود. (همان، ۳۷-۱۳۶)

۵- فقدان انسجام داخلی و تعصبات

فقدان وحدت و انسجام جامعه‌ی اسلامی و بروز تعصبات قومی و شعوبی گری، عامل دیگری برای افول تمدن اسلامی ذکر شده است. این امر موجب رکود و سستی روح تسامح و وحدت و انسجام جامعه‌ی اسلامی شده است. زرین کوب که به این عامل اشاره دارد معتقد است که از دوره‌ی بنی امیه با قائل شدن برتری عرب بر غیر عرب (موالیان) به تدریج زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی فراهم گردید. (زرین کوب، ۱۳۶۹، ۲۲ و ۲۳)

عواملی دیگری هم نظیر انحراف از مسیر اسلام، رهبری‌های غلط و رهبران نالایق، خوشگذرانی و اسراف (قربانی، ۱۳۷۴، ۲۷۱ و ۳۳۹ و ۳۸۲) و غیره را نیز ذکر کرده‌اند. چنان که گفته شد هر اندیشمندی بسته به این که از چه زاویه‌ای به مساله نگریسته، مواردی را ذکر کرده است.

عوامل بیرونی

مقصود از عوامل بیرونی، عواملی است که از بیرون بر یک جامعه و تمدن تأثیر می گذارند. اما باید این نکته را یادآور شد که عوامل خارجی یا حداقل تأثیرگذاری شان، معلول و پیامد عوامل درونی است. سرگذشت تمدن اسلامی هم از این امر مستثنا نیست. نگاهی گذرا به تاریخ جوامع اسلامی نشان می دهد که هرگاه جوامع اسلامی از درون آشفته و دچار نابه سامانی بوده است، تأثیرات عوامل خارجی هم خود را پررنگ تر نشان داده است. در زیر، از مواردی به عنوان نمونه یاد می - شود.

۱- جنگ های صلیبی

جنگ های صلیبی به جنگ هایی گفته می شود که در آن، مسیحیان با مسلمانان طی چندین دوره،

به ظاهر برای به دست آوردن «بیت المقدس» مبارزه کردند. (خیری، ۱۳۷۲، ۵۱) جنگ‌های صلیبی به عنوان یک پدیده‌ی بزرگ اجتماعی - سیاسی - مذهبی که ده‌ها سال، میلیون‌ها نفر را درگیر خود کرده بود و تأثیرات مثبت و منفی بسیاری را برجا گذاشت، مطمئناً دارای زمینه‌هایی بوده که دانستن آن، در بررسی این رویداد تاریخی، الزامی است.

این جنگ‌ها بیشتر به خاطر ضعف و تفرقه‌ی مسلمانان، به ویژه در مناطق همجوار با اروپائیان، شکل گرفت، تا به دلایلی که از درون جامعه‌ی اروپای قرون وسطا منشا می‌گرفت. همزمان با شروع جنگ‌های صلیبی، جهان اسلام در تفرقه به سر می‌برد و حکومت‌های اسلامی از جمله خلافت عباسی از مدت‌ها پیش زوال خود را آغاز نموده بود. سرزمین‌های شام، عراق و ایران کانون اختلافات فرقه‌ای میان حنفی‌ها و شافعی‌ها، اشعری‌ها و معتزلی‌ها و نیز شافعی‌ها و شیعیان بود. (ساسان پور، ۱۳۸۴، ۱۱۳)

به بیانی دیگر ضعف و تفرقه‌ی مسلمانان، ناتوانی دستگاه خلافت عباسی و رقابت دولت‌های مسلمان، عواملی بود که به صلیبیان جرات انجام چنین اقدامی را داد. ناگفته پیداست هرچنگی متضمن خسارات مادی و جانی فراوانی است، تا چه رسد به جنگی در مقیاس زمانی جنگ‌های صلیبی، که نزدیک به دو سده به درازا کشید. این حملات و جنگ‌ها، بر نظام فرهنگی و فکری مسلمانان به ویژه در مناطق محل درگیری تأثیراتی مخرب برجای گذاشت. ایجاد حالت بی تفاوتی، روحیه‌ی بی‌اعتنائی و انزوا طلبی در مناطق متصرف شده، صرف وقت و هزینه‌ی فراوان برای بازپس‌گیری سرزمین‌های اسلامی، تلفات انسانی و خسارات مالی، از دست رفتن موقعیت بازرگانی مسلمانان در منطقه و نیز برادرکشی در نتیجه اتحادهای سیاسی با صلیب‌ون و بالعکس، از جمله‌ی این تأثیرات بود. پیامد این مسایل، از بین رفتن خلاقیت و نوآوری در تمدن اسلامی بود. (زرین کوب، ۱۳۶۹، ۳۰)

جنبه‌ی منفی دیگر جنگ‌های صلیبی برای مسلمانان، قوی‌تر شدن حریف، از طریق تسلیح و تجهیز به جنبه‌های مثبت تمدنی مسلمانان بود. در جریان این جنگ‌ها، صلیبی‌ها با دستاوردهای تمدنی مسلمانان مانند ادبیات، صنعت، کشاورزی و تجارت (حتی، ۱۳۸۰، ۸۴۷) آشنا شده و آن‌ها را با خود به سرزمین‌های خویش منتقل کردند. گوستاولوبون نیز به تأثیرات تمدنی مسلمانان بر اروپا توسط جنگ‌های صلیبی معترف است. (گوستاولوبون، ۱۳۸۱، ۴۲۸)

۲- حملات مغول

هنوز آتش جنگ‌های صلیبی در غرب سرزمین‌های اسلامی به کلی خاموش نشده بود که سیل بنیان‌کن و ویرانگر دیگری از شرق سرازیر شد. قبایل پراکنده‌ی مغولستان که به سرکردگی چنگیزخان (۱۱۵۵-۱۲۲۷م) با هم متحد شده و آنچه را مسلمانان در ماوراءالنهر، خراسان و عراق پی‌ریخته بودند با خاک یکسان کردند. (ولایتی، ۱۳۸۲، ۱۰). وقتی موج حملات مغولان پایان یافت آنچه بر جای ماند عبارت بود از: اقتصادی به شدت آشفته، قنات‌هایی ویران یا کور، مدرسه‌ها و کتاب‌خانه‌هایی سوخته، حکومت‌هایی چنان فقیر و ضعیف و از هم گسیخته که قدرت اداره کشور را نداشتند و جمعیت انسانی که به نصف کاهش یافته بود و مهمتر از همه این فاقد روحیه و انگیزه بود.

حملات مغولان ویرانی‌های عظیمی را در حیات مادی و معنوی مسلمانان در پی داشت؛ از جمله انحطاط علمی و نابه‌سامانی‌های اجتماعی، سرنگونی خلافت - که به هر حال، نوعی محوریت برای دنیای اسلام بود-، عقب‌رانده شدن اسلام و حاکمیت امرای کافر و جایگزینی یاسای چنگیزی به جای قوانین اسلام. هجوم مغولان، تمامی ارکان و بنیان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران سرزمین‌های اسلامی را تحت تاثیر خویش قرارداد و نقطه‌ی عطفی شد که اهمیت خود را تا به سده‌های آتی حفظ کرد و به قول ابن اثیر بزرگترین بلایی بود که از زمان آدم ابوالبشر دیده شده بود. (ابن اثیر، ۱۳۵۵، ص ۱۲۵)

به قول بزرگی "در میان آن کشمکشها و تلاطم امواج فتن ... مراکز علم و ادب بأسرها خراب شد، علما و فضلا را همه جا جمیعا مانند گوسفند ذبح کردند، کتابخانه‌ها و کتاب‌خوانها را معا نیست و نابود نمودند، تفاوت درجه فاحشی مابین کتب و تالیف قبل از استیلای مغول و کتب و آثار بعد از آن نمایان شد." (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵)

در این میان تلاش مسیحیان برای بیشترشدن شدت تاثیر حملات مغولان، نابودی هرچه بیشتر دستاوردهای تمدنی مسلمانان را به دنبال داشت. (رانسیمان، ۱۳۸۰، ۲۹۴-۳۰۴) مسیحیان و صلیبان در جریان حملات مغولان به تحرکات گسترده‌ای، اعم از اعزام پیک‌ها و سفرا و عقد پیمان دوستی و همکاری با مغولان علیه مسلمانان دست زدند (تیموری، ۱۳۷۷، ۴۲۱). در جریان جنگ هفتم صلیبی (۱۲۴۸-۱۲۵۴م) پاپ اینوسان و سن لویی پادشاه فرانسه تلاش بسیار کردند تا با مغولان علیه مسلمانان پیمان ببندند. (بارتولد، ۱۳۶۶، ۴۵۸) کشیشان به خصوص اطباء مسیحی از همه جای سوریه، یونان، بغداد و روسیه به دربار خان مغول رفت و آمد داشتند)

آشتیانی، ۱۳۸۴، ۱۵۴) و در دربار مغولان، مسیحیان چندی مقام مشاورت و وزارت داشتند. (تیموری، ۱۳۷۷، ۴۵۴)

مغولان در نهایت به دلیل ضعف فرهنگی خود در برابر قوت فرهنگ و تمدن اسلامی نسبتاً رام شدند. چرا که آنان در مقام مقایسه با بسیاری از سرزمین‌هایی که تحت تسلط خویش آورده بودند، از نظر فکری و فرهنگی فقیر بودند. اما در این بین، از نقش و عملکرد نخبگان مسلمان در جهت کم کردن شدت خسارات و سپس استفاده از خود مغولان برای جبران و بازسازی خرابی‌ها و ویرانی‌ها نباید غافل شد. برای مثال خواجه نصیرالدین توسی، نقشی اساسی در حفظ میراث اسلامی و آشنا ساختن مغولان با تمدن درخشان اسلامی داشته است. وی تمامی هم‌تش را به کار بست تا بتواند میراث ارزشمند تمدن اسلامی را از تهاجم مغولان حفظ کند و از توان و سرمایه خود آنان در بازسازی خرابی‌ها و جبران صدمات وارد بر پیکره‌ی جامعه اسلامی سود برد. این شاهد بسیاری خوبی برای سخن این نوشتار است که اگر نخبگان جامعه بتوانند راهکار و پاسخ‌های مناسب به چالش‌ها و بحران‌ها بدهند، جامعه در مسیر تکامل و پیشرفت قرار خواهد گرفت.

در پاسخ به عوامل بیرونی هم، موارد متعددی ذکر شده‌اند؛ مانند سقوط اندلس، فتح قسطنطنیه، رقابت‌های سیاسی و نظامی عثمانی و صفویه، استعمار سیاسی و نظامی برای یافتن مواد خام و بازار مصرف، حضور فیزیکی و اشغال بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی، استعمار فرهنگی و استحاله‌ی فرهنگی مسلمانان و عقب ماندگی علمی و صنعتی کشورهای اسلامی، که این نوشتار در صدد بیان و اشاره‌ی به همه‌ی این عوامل نیست. بلکه در صدد بیان و اثبات این مطلب است که همه‌ی این عوامل ناشی از یک عامل می‌باشد که در ذیل خواهد آمد.

تحلیل بحث

گفته شد که دیدگاه‌های متعددی در باب عوامل رکود تمدن مسلمانان بیان شده است که با وجود اشتراک و افتراق، در یک معنا خلاصه می‌شوند. و آن عدم ارائه‌ی پاسخ‌ها و راهکارهای مناسب، کارآمد و روزآمد، به چالش‌ها و بحران‌های فراوری جامعه‌ی اسلامی از سوی نخبگان جامعه است. به نظر نگارنده این دیدگاه و رویکرد، تحلیلی بهتر و فراگیرتر از چگونگی رکود و انحطاط یک جامعه یا تمدن ارائه می‌دهد. چرا که هم جمع تمام عوامل متعددی است که بیان شده است

و هم این که مبتنی بر بررسی‌های کلان و فراگیر، آن هم در مقیاس تمدنی بوده و ارائه کننده‌ی آن، آرنولد توین بی، جایگاه ویژه‌ای در بین صاحب‌نظران حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ دارد. آرنولد جوزف توین بی (Arnold Joseph Toynbee) متولد ۱۸۸۹، سرشناس‌ترین نماینده‌ی آنچه گاهی فلسفه‌ی تاریخ نامیده می‌شود به شمار می‌رود که کوشیده است به کشف قوانین حاکم بر بشر و تکامل تمدن‌ها بپردازد و این کار را در متن نوعی بررسی تطبیقی جوامع مختلف انجام بدهد. (پل، ۱۳۷۵، ۳۱۳) مهم‌ترین کار توین بی بررسی تاریخ یا A study of history است که در واقع تاریخ جهان از آغاز تمدن بشر تا زمان معاصر است که در آن به چگونگی ظهور و تکوین، رشد و انحطاط تمدن‌ها پرداخته و نظریه‌ی خاص خود را ارائه کرده است.

توین بی و سقوط تمدن‌ها

توین بی در بررسی تاریخ تمدن خود، با طرح این پرسش که چرا در گذشته پاره‌ای از تمدن‌ها دچار فروپاشی شده‌اند به بحث و بررسی این موضوع می‌پردازد و در مقام تبیین آن ابتدا به نظریه‌های موجود اشاره کرده و ناکارآمدی آن‌ها را نشان می‌دهد و در نهایت دیدگاه خود را بیان می‌کند. از دید توین بی تمدن‌ها محصول پاسخ‌های مناسب به چالش‌های طبیعی یا اجتماعی هستند و رشدشان نیز ملازم با استقلال رأی و خود انسجامی این جوامع است. در هر جامعه و تمدنی، گروه اندکی این مهم را بر عهده دارند که هم باید پاسخ‌های مناسب و کارآمد به چالش‌ها بدهند و هم استقلال و انسجام اجتماعی را حفظ کنند. وی از این عده به عنوان افراد یا اقلیت خلاق یاد می‌کند.

اقلیت خلاق برای آن که بتوانند توده‌های مردم را با خود همراه کنند از مکانیسم و راهکار شبیه‌سازی یا تقلید سود می‌برند. آنان وظیفه دارند که توده‌های مردم را به یاری تقلید و شبیه‌سازی به سوی هدف‌های مورد نظر سوق دهند. این تقلید و شبیه‌سازی در واقع نوعی مشق اجتماعی است که در آن، عامه، دستورات افراد نخبه‌ی جامعه را بی کم و کاست و همانند اجزای یک ماشین اجرا می‌کنند. (توین بی؛ بیتا، ۲۰۱) ضعف این راهکار یعنی تقلید یا مشق اجتماعی در این است که نوعی واکنش مکانیکی و از پیش تعیین شده است که انجام دهنده‌اش در آن جز عمل، نقشی ندارد. (همان، ۲۰۴) این وضعیت و حالت مکانیکی تقلید، ممکن است به نوعی انحراف از اخلاق در اقلیت خلاق و رهبری جامعه بیانجامد و آنان را وا دارد تا با استفاده از این حربه، توده‌های مردم را در راستای منافع خود به بازی بگیرند. در این حالت، اقلیت خلاق تبدیل

به اقلیت مسلط و حاکمه شده و توده‌های مردم به جماعت معترضان، یا به پرولتاریای داخلی تبدیل گشته و نوعی انشقاق اجتماعی در جامعه روی می‌دهد. معنای دیگر این رویداد، زوال خلاقیت است و از بین رفتن قوه‌ی خلاقیت، آغاز حرکت جامعه به سوی فروپاشی و سقوط است.

هنگامی که جامعه‌ای دچار بحران شد و در قوس نزولی قرار گرفت، علاوه بر شکل‌گیری پرولتاریای داخلی، پرولتاریای خارجی - یا همان جوامع همسایه و معارض - که تا دیروز تحت تاثیر و نفوذ تمدن در حال تلاشی قرار داشت، خود را از حوزه‌ی نفوذ و اقتدار و قید معنوی آن خارج کرده، تلاش می‌کند آخرین ضربه را بر پیکر بی رمق تمدن و جامعه‌ی در حال فروپاشی وارد سازد. جامعه‌ی ایرانی دوره‌ی ساسانی، مثال خوبی بر این نکته است. دلیل تفوق و غلبه‌ی اعراب مسلمان، بر امپراتوری نامدار ساسانی و تمدن ایرانی، جدای از پیام‌رهای بخش و محتوای غنی اسلام و جذابیت آن برای توده‌های ستمدیده و رنج کشیده از جامعه‌ی طبقاتی ایران آن روزگار، وضعیت نابه‌سامان ایران دوره‌ی ساسانی بود. به دلیل ناکارآمدی و ناتوانی رهبران و نخبگان جامعه، جامعه‌ای طبقاتی شکل گرفته و اقلیتی حاکم، در راستای تامین هرچه بیشتر منافع خود، از نقش رهبری خویش در جامعه سوءاستفاده کرده و توده‌های مردم را به استثمار می‌کشاند. که پیامد آن جدایی بین مردم و حاکمان، از بین رفتن انسجام اجتماعی و نهایتاً ضعف و سستی ایران دوره‌ی ساسانی در حل مشکلات داخلی و مواجهه با تهاجم بیگانگان بود. امپراتوری روم نیز به همین گونه ابتدا از درون، به دلیل ناتوانی در پاسخ‌گویی مناسب به چالش‌های خود دچار بحران شده و طمع بربرهای شمال اروپا را برانگیخت و به آنان جرات بخشید تا امپراتوری روم را مورد حمله قرار دهند و نهایتاً به سقوط بکشانند.

در تأیید این نظریه می‌توان شواهد و نمونه‌های تاریخی بسیاری را ذکر کرد و به بررسی عوامل سقوط یا رکودشان پرداخت. بی‌تردید این عوامل را می‌توان در دو جنبه‌ی درونی و بیرونی هم تقسیم بندی کرد و حتا دسته بندی و تقسیمات دیگری ارائه کرد. هم‌چنان که صاحب‌نظران در مورد رکود و افول تمدن اسلامی، هم از عوامل درونی و بیرونی یاد کرده‌اند و هم به تقسیماتی چون فلسفی و فکری، فن آورانه و علمی و جغرافیایی و سوق الجیشی نیز اشاره کرده‌اند. اما جان کلام این است که همه‌ی این عوامل از یک عامل اصلی منشاء و سرچشمه می‌گیرد. استبداد، تحجر، عقل‌گریزی، ظلم و استبداد، دنیاگرایی و تجمل و یا عوامل دیگری که بتوان در کنار

این‌ها ردیف کرد و یا حملات بیگانگان به انحا و اشکال مختلف به یک جامعه یا تمدن، همگی به یک عامل انسانی بازمی‌گردد؛ آن هم عملکرد و رفتار گروه رهبر، نخبه و به قول توین‌بی اقلیت خلاق جامعه است که مسئولیت درک چالش‌ها و بحران‌های فراروی جامعه‌ی خود و پاسخ‌گویی مناسب به آن را دارند. نگاهی گذرا به بحران‌هایی که دنیای اسلام در طول تاریخ با آن مواجه شده به خوبی نشان می‌دهد که در همه‌ی این موارد، رهبران و نخبگان جامعه بوده‌اند که از وظیفه‌ی اصلی خود غافل شده یا از آن به نادرستی استفاده کرده‌اند و در نهایت جامعه را با خطر رکود و سقوط مواجه ساخته‌اند.

منابع

۱. ابراهیم تیموری، امپراتوری مغول و ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۵.
۳. ادواردز پل، فلسفه تاریخ (مجموعه مقالات از دایره المعارف فلسفه) ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۴. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۵. بارتولد، واسیلی، ترکستان در عهد تهاجم مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر، آگاه، ۱۳۶۶.
۶. توین بی، آرنولد، بررسی تاریخ تمدن، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۳.
۷. جوینی، محمد، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۸. حتی، فلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر آگاه، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۹. خیری، حسن، تاراج تمدن شرق، مجله معرفت، پاییز ۱۳۷۲.
۱۰. رانسیمان، استیون، تاریخ جنگ های صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۱. زیدان جرجی، تاریخ تمدن اسلام، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۱۲. ساسان پور، شهرزاد، نگرش صلیبیان به مسلمانان طی جنگ های صلیبی، فصلنامه تاریخ، سال ششم، ۱۳۸۴.
۱۳. صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (جلد اول)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۴.
۱۴. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۵. کاشفی، محمد رضا، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، نشر مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۶. گنابادی، پروین، مقدمه ابن خلدون، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ

چهارم، ۱۳۶۲.

۱۷. گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه محد تقی فخرداعی، تهران، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۸۱.

۱۸. مطهری مرتضی، انسان و سرنوشت، انتشارات طباطبائی، قم، بی تا.

۱۹. ولایتی، علی اکبر، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۷.